

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Martyrs

جانبازان

زنده یاد پاغر

۰۴ فبروری ۲۰۱۲

«۴ فبرور» گرامی باد!

هنوز چشم او
به روزگار خسته
راه میکشید
عزیز او ، عزیز من
که رفته بود
به سنگ جانپان شکسته بود
و او به اشک پر شراره اش
ستاره جاودانه مینمود
چموش سرکش خیال را
به هر کجا روانه مینمود
و من به شاخه خیال او
چو برگ آتشی
مویه میزدم
گلوی من به تاق درد و داغ
آه مینشانند
هنوز صبح خفته بود
هنوز رازها نهفته بود
کمیت شب
به زیر ران او
چو چفته بسته بود

همه خیال ها بدو
تمام رشته ها به فرق او
نشسته بود
بسته بود
وگر سکاندار من
اگر سکاندار او
چه گویم
که چون
به یک پلید دست
چگونه خست
مگر ز قامتش شراره میجهید
چو آفتاب انتقام
تقاص لذت نیست نا تمام
و چشم من هنوز
به شورو سوز او
راه میکشید
سرود ما هنوز در گلو
به تقطیع سپیده ها
شکوه نام او یکایکی هجا مینمود
صدای من
در رسای او خدا خدا مینمود
که دست باد
زواج موج خسته برجهید
به قامتش تکانی داد
و عرشه خفته بود
یورش به گیسوان او
شرنگ حلقه ها به پای جان او
شرار حلقه ها به بازوان او
ز کینه پُر صیوح خشم نابکار
ز خشم، پنجه اش ناقرار
مگر ز تار تار ابروان او
خدنگ هر کمان پر توان او
چه قوغ خشمی می جهید
چو شیر، بسته بود

نگاه شعله خیز او
توان خصم را شکسته بود
خفاش ماشه خیز ریشه زد
به سرب تکیه داد
به آفتاب حمله کرد
به رفعتی حواله کرد
سکوت دردناکی سایه زد
غریوی درسکوت، آیه آیه زد
و او دگر میان ما نبود
پیام او به خون نوشته شد
زخون، سکوت او سرشته شد
مگر
ز هم‌هان او
ز هم‌هان پست و بدنشان او
چه خفتی
چه پستی جشنی پا گرفت
که راه ما به باره باز شد
صدای خفته شان
به شور و شادی ساز شد
نوای مرده شان
چه ترکناز شد
تمام نیش‌ها بدو حواله گشت
که او شرف نداشت
که او چو روسپی هدف نداشت
یکی به خنده داد زد
«فراری کثیف»
یکی دگر
ز شادی بی‌قرار بود
نمای قدرتی به سینه میکشید
لبان بوسه را به پای کینه میکشید
که این «زنک»
به «بچه‌گک» چه نرد عشق باخت
و کام دل به او سپرد!!
ومن درون سینه

مصرع های خشم را
چو خرمنی ز قوغ
چو دار بیقراری حلقه میزد
که خیل این «رفیق» بد سگال را
سخیف های بیمثال را
یکایکی قناره بر کشم
و قطره های خون این عزیز را
به کهکشان پُرسناره بر کشم
هنوز روح او
زناسزا چو درد گشته بود
هنوز خون او نه خشک
زبان فحش ها به او نه سرد گشته بود
که هان
زمین فواره زد
زمان زخون شراره زد
و قامت شکسته سرب سار او
ز خاک، تن بلند کرد
و عظمت نگاه او
چو کهکشان فتح بود
و نام جاودان او
به مصرع های من نگین بست
و خون او به بذر انقلاب آب گشت
به هر گذر زلال آفتاب گشت
زبان مردکان بدسگال
ز خجلی سراب گشت
بساط رقص شان
عجیب و ازگونه شد
غریوی از «ریا» به پا نمود
به اشک و آه از ریا چه ها نمود
و در شمار لحظه ای هلا هلا نمود
و روسپی «بزرگ رفیق» گشت
نام او به عرش برده شد
و عکس او به هر کجا عزیز گشت
و بر مدار خون او عجب خیانتی

که روح او «پروژه» شد
ومن به دلککان پست
بی غریو دیده ام
برای او
چه فحش ها شنیده ام
و دیده ام
چه جور ها به کلبه زار او
عجیب بد خیانتی
به «یادگان» او
ومن به مصرع هام بسته ام
شکوه او
که هان
شکوه یک شرر گرمی باد
بدین گذر
عزیز
«۴ فیروز» گرمی باد!

